

اصطلاح «آکوان» در کلام اسلامی

۵-۱۳

چکیده: شناخت صحیح و دقیق معانی اصطلاحات به کار رفته در دانش کلام اسلامی یکی از پیش نیازها و مقدمات ضروری هرگونه مطالعه و تحقیق در متون کلامی است. با توجه به دگرگونی‌ها و تطورات مفهومی بسیاری از اصطلاحات کلامی در ادوار و مکاتب مختلف، بررسی و گزارش تحولات معنایی واژگان فنی دانش کلام در تاریخ این علم از اهمیت بسیاری برخوردار است. در این مقاله، معانی و تعاریف گوناگون یکی از اصطلاحات رایج علم کلام به نام «آکوان» شناسایی و معرفی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: آکوان، کون، مکان، أعراض، کلام اسلامی، امامیه، معتزله، نه‌شمیه، ابوالحسین بصری.

The Term «Akwān» in Islamic theology

Hamid Ataei Nazari

Abstract: Correct and accurate knowledge of the meanings of terms used in Islamic theology is one of the necessary prerequisites and preliminaries of any study and research on theological texts. Considering the conceptual changes and evolutions of many theological terms in different periods and schools, the study and reporting of semantic changes in the technical words of Kalām in the history of this branch of knowledge is of great importance. In this article, various meanings and definitions of one of the common terms of Kalam called «Akwān» are identified and introduced.

Keywords: Akwān, Kawn, Makān, Accidents, Islamic Kalām, Bahshamiyya, Mu‘tazilite, Imāmī theology, Abū l-Ḥusayn al-Baṣrī.

مصطلح (الأكوان) في الكلام الإسلامي
حميد عطائي نظري

الخلاصة: إنّ المعرفة الصحيحة والدقيقة لمعاني المصطلحات المستعملة في علم الكلام الإسلامي هي أحد المستلزمات والمقدمات الضرورية لأيّ دراسة وتحقيق في النصوص الكلامية. وانطلاقاً من التغييرات والتطوّرات المفهومية للكثير من المصطلحات الكلامية في العصور والمدارس المختلفة، فإنّ دراسة وتوثيق التحوّلات المعنويّة للمصطلحات الفتيّة لعلم الكلام في تاريخ هذا العلم هو من الأمور الفاتحة الأهميّة. وهذه المقالة تهدف إلى اكتشاف واستعراض المباني والتعاريف المختلفة لأحد المصطلحات الشائعة في علم الكلام، وهي كلمة (الأكوان).

المفردات الأساسيّة: الأكوان، الكون، المكان، الأعراض، الكلام الإسلامي، الإماميّة، المعتزلة، البهشميّة، أبو الحسن البصري.

یکی از اصطلاحات کهن رایج در کلام اسلامی اصطلاح «آکون» (جمع «کون») است. این واژه در مباحث مختلف کلامی از جمله مبحث حدوث عالم و اثبات وجود خداوند فراوان به کار رفته است و از این رو ضرورت دارد معنا و مفهوم آن به نحو دقیق تعریف و تحدید گردد. در این جستار تعاریف گوناگون و تحولات معنایی اصطلاح «کون» در متون و مکاتب کلامی بررسی و بازنموده می‌شود.

واژه «کون» در لغت دارای معانی مختلفی است همچون «هستی»، «وجود»، «بودن»، «وجود داشتن» و «هست شدن». این واژه در علم کلام وضع و معنای خاص و تازه‌ای نیز پیدا کرده است که در موارد و مواضع بسیاری در همین معنای جدید ویژه استعمال می‌شود. «کون» یکی از انواع «معانی»^۱ و «اعراض» از دیدگاه متکلمان متقدم است و تعریف متداولی که برای آن ارائه کرده‌اند عبارتست از: «معنی و علتی که موجب حضور جوهر یا جسم در یک مکان خاص می‌شود». به عقیده متکلمان، از آنجا که جسم همواره در مکانی قرار دارد، همیشه نوع و فردی از این عرض را واجد است و هیچ‌گاه فاقد یکی از اقسام آن نیست.^۲ این اصطلاح، طبق تعریف شیخ مفید نیز علت و عرضی است که موجب قرار گرفتن جوهر در یک مکان (جهت) می‌شود.^۳ قاضی صاعد بریدی نیز تعریفی قریب به همین مضمون از «کون» ایراد کرده است و آن را به «معنایی که موجب حصول و حضور جوهر در جهت و مکانی معین می‌شود» تعریف نموده:

الکون معنی یوجب حصول الجوهر في جهة دون جهة.^۴

قطب‌الدین مقرئ نیشابوری و ابن شهر آشوب هم در تعریفی مشابه، این اصطلاح را به «معنایی که وقتی موجود گردد موجب حضور و وجود جوهر در جهتی (مکانی) معین می‌شود» تعریف کرده‌اند.^۵ مفهوم یادشده برای اصطلاح «کون» معنایی است رایج در کلام معتزلی بهشمی. ابن متویه در تعریف این اصطلاح چنین نوشته است:

الکون هو ما یوجب کون الجوهر کائناً في جهة.^۶

۱. برای بررسی معنا و مفهوم اصطلاح «معنی» و «معانی» نگرید به: عطائی نظری، حمید، «اصطلاح «معنی» در کلام اسلامی»، مجله آینه پژوهش، سال ۳۲، ش ۱۸۶، خرداد و تیر ۱۴۰۰، صص ۱۷۳-۲۱۶.
۲. «أنَّ الجسم والجوهر لا یخلو في وقت من الأوقات من المعنى الذي يستحق هذه التسمية؛ لأنها عبارة عما كان به في المكان». الموسوی، علی بن الحسین، الملخص، ج ۱، ص ۸۱.
۳. «إن كل جوهر فله حيز في الوجود وإنه لا یخلو عن عرض یكون به في بعض المحاذيات أو ما یقدره تقدیر ذلك وهذا العرض یسمیه بعض المتكلمین كونا». الشیخ المفید، محمد بن محمد، أوائل المقالات، ص ۹۶.
۴. القاضی صاعد البریدی، أشرف الدین، الحدود والحقائق، ص ۲۶.
۵. «الکون معنی إذا وجد یوجب کون الجوهر کائناً في جهة دون جهة». ابن شهر آشوب، محمد بن علی، أعلام الطرائق فی الحدود والحقائق، ج ۱، ص ۳۹؛ المقرئ النیشابوری، قطب‌الدین، الحدود، ص ۳۴.
۶. ابن متویه، الحسن بن أحمد، التذكرة فی أحكام الجواهر والأعراض، ج ۱، ص ۲۳۷. ابن شروین نیز در رساله حقائق الأشیاء «کون» را به «معنی و علتی که موجب اختصاص مکانی معین (یا چیزی که در حکم مکان است) به جسم و جوهر می‌شود» تعریف کرده است: «حقیقة الکون المعنی الذي لأجله یختص الجسم والجوهر بمكان دون مكان أو ما یجری مجراه. والکون في اللغة مصدر

اصطلاح مزبور، در کلام اشعری نیز به همین نحو تعریف شده است. متکلم نامدار اشعری، ابن فورک اصفهانی (د: ۴۰۶ ه.ق.) در گزارش تعریف ابوالحسن اشعری (د: ۳۲۴ ه.ق.) از «کون» آورده است که این اصطلاح عبارت است از «معنایی» که به سبب آن، شیء موجود، در مکانی قرار می‌گیرد.^۷ ابن فورک خود نیز در کتاب الحدود فی الأصول اصطلاح مورد بحث را به «معنایی که موجب تخصیص کائن یا موجود به حیث مکان) و جهت (یا در حکم جهت) شود» تعریف نموده است.^۸ همچنین، امام الحرمین جوینی (د: ۴۷۸ ه.ق.) «کون» را به مفهوم «آنچه که موجب اختصاص یافتن مکانی (یا چیزی در حکم مکان) به جسم یا جوهر شود» دانسته، برای آن چهار نوع حرکت، سکون، اجتماع و افتراق برشمرده است.^۹

معنا و تعریف پیشگفته برای اصطلاح «کون» تعریف مقبول و متداول این واژه نزد متکلمان بهشمی است؛ اما متکلمان پسابشمی (یعنی متکلمان پیرو مکتب ابوالحسن بصری) تعریف دیگری را از این اصطلاح ارائه کرده‌اند. از نظر آنان، «کون» خود «حصول و حضور جوهر یا جسم در مکان» است و نه «علت و معنایی که موجب حصول و حضور جوهر در مکان می‌شود»: «الکون: هو حصول الجوهر فی جهة».^{۱۰}

بنابراین در تعریف اصطلاح «کون» اختلافی مبنایی میان متکلمان بهشمی و پسابشمی وجود دارد. ابوهاشم جُبَّایی و پیروانش که معتقد به وجود «معانی» بوده‌اند، «کون» را «معنایی (یعنی علت و عرضی) که موجب حضور جسم در مکان (حیث یا جهت) می‌شود» تعریف کرده‌اند. در مقابل، ابوالحسن بصری و تابعان او که منکر وجود «معانی» در اجسام‌اند، «کون» را به «حصول جوهر یا جسم در جهت و مکان» تفسیر کرده‌اند. عین عبارت ابوالحسن بصری در بیان این تفاوت چنین است:

والکون حصول الجسم فی مکان. و عند أصحاب شیخنا أبي هاشم أن الكون والحركة والسكون معانٍ توجب هذه الأحوال، و الكون معنی یوجب حصول الجسم فی مکان.^{۱۱}

کان يكون كوناً، فسمی المتكلمون ما به يكون الجسم في المكان كوناً». ابن سُرُوبن، العباس، كتاب حقائق الأشياء، چاپ شده در: Ansari, Hassan, Sabine Schmidtke, *Studies in Medieval Islamic Intellectual Traditions*, p. 58.

۷. «إن الكون معنی له [كذا: به] يكون الكائن كائناً و به يكون في المكان إذا كان مكاناً». ابن فورک، أبو بكر محمد بن الحسن، مجرد مقالات الشيخ أبي الحسن الأشعري، ص ۲۴۳.

۸. همو، الحدود فی الأصول، ص ۹۰.

۹. «فالكون ما أوجب تخصص الجوهر بمكان أو تقدير مكان». الجوينی، عبد الملك بن عبدالله، الشامل فی أصول الدين، ص ۲۲۷.

۱۰. الملاجمی الخوارزمی، ركن الدين، المعتمد فی أصول الدين، ص ۸۱. برخی از تعاریف مشابه دیگر از «کون» از ابن قرار است: «الکون: هو حصول الجوهر في المحاذاة». المحقق الحلّی، جعفر بن الحسن، المسلك فی أصول الدين، ص ۴۰؛ «الکون: وهو حصول الجسم في الحيث». الحلّی، الحسن بن يوسف، كشف الفوائد، ص ۹۴؛ همو، مناهج اليقين فی أصول الدين، ص ۹۷؛ ابن العدوی الأسدي الحلّی، شهاب الدين، أرجوزة فی شرح «اليقوت فی علم الکلام» چاپ شده در: جعفریان، رسول، میراث اسلامی ایران، ج ۸، ص ۵۲۲.

۱۱. نگرید به:

ابن میثم بحرانی نیز به همین اختلاف نظر تصریح نموده است:

الکون عند مُثَبَّتِي الأحوال عبارة عن معنى يقتضى الحصول في الحيز، وعند نقاتها نفس الحصول فيه.^{۱۲}

رکن الدین ملاحمی، از پیروان مکتب ابوالحسین بصری، و میر سید شریف جرجانی از متکلمان اشعری نیز به این تفاوت نظر در تعریف اصطلاح «کون» اشاره کرده‌اند. ملاحمی «کون» را به «حضور و حصول جوهری در مُحَاذَاتِ جوهر مفروض یا موجود (محقق) دیگر» تعریف نموده، در ادامه می‌افزاید: ابوهاشم و اصحابش که قائل به وجود «معانی» بوده‌اند، اصطلاح «کون» را به «معنایی که موجب حصول جوهر در محاذات (جهت یا مکان خالی) می‌شود» تفسیر کرده‌اند.^{۱۳} چنانکه جرجانی یادآور شده، از دیدگاه بَهْشَمِيَان پس از حلول عَرَضِ کون در جوهر، سه امر متمایز از هم قابل تشخیص است:

(۱) ذات جوهر.

(۲) حصول جوهر در مکان (حالی که «کائنیت» خوانده می‌شود).

(۳) عَرَض و صفتی قائم به جوهر که علت حصول جوهر در مکان است و «کون» نام دارد.

اما از منظر متکلمان پَسَانَهْشَمِي فقط دو امر متمایز از هم وجود دارد، یعنی:

(۱) ذات جوهر.

(۲) حصول جوهر در مکان (حیز) که «کون» نامیده می‌شود.^{۱۴}

گفتنی است که بنابر نظر متکلمان «کون» جنسی است شامل چهار نوع یا قسم عَرَض به نامهای: حرکت، سکون، اجتماع و افتراق.^{۱۵} گاه نیز از «تکون» و «کون خاص» یا «کون مطلق» نیز به عنوان

Ansari, Hassan, Wilferd Madelung and Sabine Schmidtke, "Yūṣuf al-Baṣīr's Rebuttal of Abū l-Husayn al-Baṣrī in a Yemeni Zaydī Manuscript of the 7th/13th Century", in: *The Yemeni Manuscript Tradition*, Edited by: Hollenberg, David Christoph Rauch, Sabine Schmidtke, p. 45.

۱۲. البحرانی، ابن میثم، قواعد المرام، ص ۱۲۳. همچنین نگرید به: الحلّی، الحسن بن یوسف، مناہج البقیّن فی أصول الدین، ص ۱۱۰؛ همو، تسلیک النفس، ص ۶۶.

۱۳. «الکون عندنا هو حصول جوهر في محاذاة جوهر مقدّر أو محقق... فأما أبوهاشم وأصحابه فأنهم يثبتون المعاني، فيجعلون الكون معنی یوجب حصول الجوهر في محاذاة... الملاحمی الخوارزمی، رکن الدین، الفائق فی أصول الدین، ص ۱۲. نظیر همین تعریف، از سوی صاحب رساله الحدود و الحقائق ابراز شده است که تعلق فکری نویسنده‌اش را به مکتب ابوالحسین بصری نشان می‌دهد: «الکون: حصول الجوهر في المحاذاة...». ناشناس (به غلط منسوب به شریف مرتضی)، الحدود و الحقائق، چاپ شده در: الموسوی، علی بن الحسین، الرسائل والمسائل، ج ۵، ص ۴۳۳؛ رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۸۰.

۱۴. «و الجمهور منهم على أن المقتضى للحصول في الحيز هو ذات الجوهر لا صفة قائمة به، فهناك شيتان: ذات الجوهر و الحصول في الحيز المسمى عندهم بالکون. (وزعم قوم منهم) أعنى مثبتی الحال (أن حصول الجوهر في الحيز معلل بصفة قائمة بالجوهر، فسموا الحصول في الحيز بالکائنية و الصفة التي هي علة) للحصول (بالکون) فهناك ثلاثة أشياء: ذات الجوهر، و حصوله في الحيز، و علته...». الجرجانی، السید الشریف علی بن محمد، شرح الموافق، ج ۶، ص ۱۷۰.

۱۵. الحلّی، الحسن بن یوسف، تسلیک النفس، ص ۶۶.

اقسام و اسامی دیگر «کون» یاد کرده‌اند.^{۱۶} به این چهار نوع عَرَض، در اصطلاح، «آکون اربعه» گفته می‌شود. این معانی و اعراض خاص در اجسام حلول می‌کنند و موجب اتّصاف آنها به صفاتی چون: مجتمع (متصل)، مفترق (منفصل)، متحرک و ساکن بودن، و حصول جسم در مکان می‌شوند.

چهار نوع یادشده، در واقع، اسامی مختلفی است که در حالت‌های گوناگون به عَرَض «کون» اطلاق می‌گردد. بر اساس دیدگاه متکلمان بهشمی، این عَرَض، در لحظه نخست آفرینش جوهر و هنگام حدوث آن، «کون» به طور مطلق نامیده می‌شود و موجب حضور جوهر در یک مکان می‌گردد. ایجاد این «کون» مطلق فقط مختص به خداوند است؛ زیرا تنها خداوند قادر بر ایجاد و خلق جوهر است و بنابراین ایجاد «کون» موجود در جوهر در لحظه نخست آفرینش آن نیز فقط از سوی خداوند صورت گیرد. در لحظه دوم وجود جوهر، اگر این عَرَض، موجب حرکت جوهر و قرار گرفتن آن در مکانی غیر از مکان نخست گردد به عَرَض مزبور «حرکت» گفته می‌شود، و چنانچه موجب بقای جوهر در همان مکان پیشین یا حتی بر همان حال حرکت قبل باشد به آن «سکون» می‌گویند.^{۱۷}

همچنین، اگر جوهری به تنهایی موجود باشد، به عَرَض موجود در آن، که موجب حضورش در مکان شده است، فقط «کون» گفته می‌شود؛ اما اگر جوهر دیگری نیز در کنار آن به صورت چسبیده و متصل حاضر باشد به گونه‌ای که بین آن دو هیچ فاصله‌ای نباشد، دو «کون» موجود در این دو جوهر اصطلاحاً «مجاورت» یا «اجتماع» نامیده می‌شود. در مقابل، اگر دو جوهر مفروض به یکدیگر مُماس و متصل نباشد؛ یعنی بینشان فاصله یا مسافتی باشد، به دو «کون» موجود در آنها «مفارت» یا «افتراق» یا «مباعدت» اطلاق می‌گردد.^{۱۸}

از آنجا که این صفات چهارگانه دو به دو ضدّ یکدیگرند؛ یعنی سکون ضدّ حرکت است و اجتماع (اتّصال) ضدّ افتراق (انفصال)، ممکن نیست که همه با هم در یک لحظه در جسم موجود شوند. از

۱۶. «لفظة الكون إذن يقال بالاشتراك على المعنى الشامل للحركة، و السكون، و الاجتماع، و الافتراق، و التكون، و على الكون الخاص». همو، نهاية المرام في علم الكلام، ج ۳، ص ۲۶۳.

۱۷. «الأكوان تقع على وجوه فتختلف عليه الاسم، فإذا وُجد ابتداءً يسمّى كوناً حسب، وهو الذي خُلِق مع الجوهر أول ما خُلِق، و كان وجود الجوهر مُتضمناً له، وهو ما يختص القديم تعالى بالقدرة عليه، لكونه قادراً على إيجاد الجوهر وغيره، و تقد من يجوز أن يُنسب الفعل إليه. وإذا وجد غير مبتدأً عقيبً مثله، يُسمّى سكوناً. وكذلك الحركة و الكون المبتدأ، إذا بقي أيضاً سمي سكوناً. وكذلك الحركة إذا بقيت سميّت سكوناً، عند من قال ببقاء الأكوان. ولهذا خُذ السكون بأنه كلّ كونٍ وُجد عقيبً مثله. وقيل ما كان الجوهر به كائناً في جهة ما كان كائناً فيها قبل. وقيل هو يحصل الجسم به في الجهة عقيب حصوله فيها. وقيل ما أوجب كون الجوهر ساكناً عقيبً كونه كائناً فيها». ابن شهر آشوب، محمّد بن علي، أعلام الطرّاق في الحدود و الحقائق، ج ۱، ص ۳۹.

۱۸. «و الحركة و السكون و الاجتماع و الافتراق أكوان واقعة على جهات مختلفة. فالكون إماناً يكون حادثاً أو باقياً، و الحادث إماناً يكون حادثاً عقيبً غيرهُ أو يكون حادثاً ابتداءً، و الحادث عقيبً غيرهُ إماناً يكون حادثاً عقيبً مثله، فالحادث ابتداءً يسمّى كوناً فقط، و الباقي يسمّى سكوناً، و الحادث عقيبً ضده يكون حركة، و الحادث عقيبً مثله يكون سكوناً. وإذا كان معه جوهر آخر من غير بون بينهما كان الكون اجتماعاً و مجاورةً و إذا كان بينهما بون كان افتراقاً و مفارقتاً». الهاروني، يحيى بن الحسين، زيارات شرح الأصول، ص ۳۶؛ نیز نگرید به: الطوسي، محمّد بن الحسن، المقدّمة في الكلام، صص ۸-۹؛ ابن مثنوی، الحسن بن أحمد، التذكرة في أحكام الجواهر و الأعراض، ج ۱، ص ۲۳۷؛ همو، [المجموع في المحيط بالتكليف، ج ۱، ص ۴۱.

این رو در جسم از میان دو عرض سکون یا حرکت فقط ممکن است یکی موجود باشد و هر کدام که در جسم موجود شود، تا زمانی که ضدش در جسم پدید نیاید باقی خواهد ماند.^{۱۹} بنابراین به عقیده بهشمیه آنچه، برای مثال، سبب و عامل مؤثر در انتقال و حرکت جسم به شمار می آید حلول عرض و علتی است در آن که «کون» یا «حرکت» خوانده می شود.^{۲۰} روشن است که طبق این مبنا و تفسیر، «حرکت» به آن عرض و علتی گفته می شود که موجب تحرک و انتقال جسم می گردد و بنابراین، به خود صفت تحرک و انتقال جسم اطلاق «حرکت» نمی شود.

در خور یادآوری است که «کون» به معنایی که متکلمان پسابهشمی بیان کرده اند، یعنی «حصول جوهر یا جسم در مکان (جهت)» معادل و مساوی است با آنچه که فیلسوفان «این» نامیده اند و آن را یکی از اقسام عرض برشمرده اند.^{۲۱} «این» در اصطلاح فیلسوفان به مفهوم «نسبت شیء به مکان به سبب حضور در مکان» یا «بودن یا حصول شیء در مکان» است. احتمالاً به همین جهت گاه از «این» به «کون» تعبیر شده است.^{۲۲} علامه حلی نیز به ترادف دو اصطلاح «کون» (به معنای پسابهشمی آن) و «این» تصریح کرده است:

الكون: وهو حصول الجسم في الحيز. وهو الأين عند الحكماء وهو مغاير للجسم
والمكان، لأنه نسبة بينهما.^{۲۳}

بر این اساس، «کون» یا «این» عبارتست از «حصول و حضور جسم در مکان» که معنایی است متفاوت با خود «جسم» و «مکان».

به طور خلاصه، از نکاتی که تقدیم شد روشن گردید که «کون» بر اساس تعریف متکلمان بهشمی به مفهوم «علت و معنایی که موجب قرار گرفتن جوهر یا جسم در مکان (جهت) و حصول صفاتی چون متحرک و ساکن و مجتمع و متفرق بودن برای آنها می شود» است، و بر طبق تعریف متکلمان پسابهشمی به مفهوم نفس «حصول جوهر یا جسم در مکان (جهت)» که در این صورت مترادف است با عرض و مقوله «این» نزد فلاسفه.

۱۹. الهارونی، یحیی بن الحسین، زیادات شرح الأصول، ص ۱۴.

۲۰. «أن المؤثر في انتقال الجسم هو العلة الموجبة للانتقال التي يعبر عنها بالكون، وقد يُطلق عليها اسم الحركة». المُقرئ النيسابوری، قطب الذین، التعلیق، ص ۲۶.

۲۱. «اعلم أن الكون يسميه الحكيم أياً». السیوری، مقداد بن عبدالله، إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، ص ۷۰.

۲۲. «الاین و هي نسبة الشيء إلى مكانه بالحصول فيه. و بعبارة أخرى: كون الشيء في الحيز؛ ولهذا قد يعبر عن الأين بالكون، و يقسم إلى الأکون الأربعة». الأسترابادی، محمد جعفر، البراهین القاطعة، ج ۱، ص ۴۷۸.

۲۳. الحلی، الحسن بن یوسف، كشف الفوائد، ص ۹۴.

کتابنامه

- ابن العودی الأسدی الحلّی، شهاب الدین، أُرْجوزة فی شرح «الباقوت فی علم الکلام» چاپ شده در: جعفریان، رسول، میراث اسلامی ایران، دفتر هشتم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، أعلام الطرائق فی الحدود و الحقائق، ج ۲، تحقیق: سید علی طباطبائی یزدی، انتشارات ندای نیایش (وابسته به شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)، تهران، ۱۳۹۳ ش.
- ابن فورک، أبوبکر محمد بن الحسن، الحدود فی الأصول، حَقَّقه: محمد السليمانی، دارالغرب الإسلامي، بیروت، ۱۹۹۹ م.
- ابن فورک، أبوبکر محمد بن الحسن، مجرّد مقالات الشيخ أبي الحسن الأشعري، حَقَّقه: دانیال جیماریه، دار المشرق، بیروت، ۱۹۸۷ م.
- ابن مَتَّوَّیه، أبو محمد الحسن بن أحمد، التذكرة فی أحكام الجواهر والأعراض، ج ۲، تحقیق: دانیال جیماریه، المعهد العلمي الفرنسي للآثار الشرقية بالقاهرة، القاهرة، ۲۰۰۹ م.
- ابن مَتَّوَّیه، الحسن بن أحمد، [المجموع فی] المحيط بالتكليف، ج ۱، تحقیق: عمر السید عزمی، مراجعة: أحمد فؤاد الأهواني، الدار المصرية للتأليف والترجمة، ۱۹۶۵ م.
- ابن مَیثم البحرانی، کمال الدین مَیثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق: أنمار معاد المظفر، العتبة الحسينية المقدسة، كربلاء، ۱۴۳۵ ه.ق.
- الأسترابادی، محمد جعفر، البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة، ج ۴، مؤسسه بوستان کتاب قم، ۱۴۲۴ ه.ق.
- الجرجانی، السید الشریف علی بن محمد، شرح المواقف، ج ۸، تصحیح: محمود عمر الدمیاطی، چاپ اول، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۹ ه.ق.
- الجوینی، ابوالعالی، الشامل فی أصول الدین، حقه و قدم له: علی سامی النشار، فیصل بُدیر عون، شهیر محمد مختار، الاسکندریة، المعارف، ۱۹۶۹ م.
- الحلّی، الحسن بن یوسف، تسلیک النفس إلى حظيرة القدس، تحقیق: فاطمه رضانی، قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، ۱۴۲۶ ه.ق.
- الحلّی، الحسن بن یوسف، کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد، تحقیق: حسن مکی العاملی، دارالصفوة، بیروت، ۱۴۱۳ ه.ق.
- الحلّی، الحسن بن یوسف، مناهج الیقین فی أصول الدین، آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ه.ش.
- الحلّی، الحسن بن یوسف، نهاية المرام فی علم الکلام، تحقیق: فاضل العرفان، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، قم، ۱۴۱۹ ه.ق.
- السُّبُوری الحلّی، مقداد بن عبدالله، إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم، مكتبة آية الله المرعشي العامّة، ۱۴۰۵ ه.ق.
- الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن نعمان، أوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، تحقیق: الشيخ ابراهيم الأنصاري الزنجاني، الطبعة الثانية، دارالمفيد، بیروت، ۱۴۱۴ ه.ق.
- الطوسی، محمد بن الحسن، المقدمّة فی الکلام، چاپ شده در: الحسيني، عبدالرحمن بن علی، شرح المقدمة فی الکلام، تحقیق و تقدیم: حسن انصاری، زابینه اشمیتکه، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۲ ش.
- القاضي صاعد البریدی الآبی، أشرف الدین، الحدود و الحقائق، تحقیق: حسین علی محفوظ، مطبعة الإسلام، قم (افست طبع مطبعة المعارف بغداد، ۱۹۷۰ م.).
- المحقق الحلّی، جعفر بن الحسن، المسلك فی أصول الدین، تحقیق: رضا الأستادی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.

- المُقرئ النيسابوري، قطب الدين، التعليق في علم الكلام، التحقيق: محمود يزدي مطلق (فاضل)، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ۱۳۸۵ ش.
- المُقرئ النيسابوري، قطب الدين، الحدود، تحقيق: محمود يزدي مطلق (فاضل)، مؤسسة الإمام الصادق (ع)، قم، ۱۴۱۴ ه.ق.
- الملاحمی الخوارزمی، رکن الدين، المعتمد في اصول الدين، تحقيق و تقديم: ويلفرد مادلونج، تهران، ميراث مكتوب، ۱۳۹۰ ش.
- الملاحمی الخوارزمی، رکن الدين محمود بن محمد، الفائق في أصول الدين، تحقيق و مقدمه: ويلفرد مادلونج و مارتين مكدريموت، مؤنسة پژوهشی حکمت و فلسفه با همکاري مؤنسة مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلين، تهران، ۱۳۸۵ ه.ش.
- الموسوی، علی بن الحسين، الملخص في أصول الدين، ۲ ج، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۴۱ ه.ق.
- الموسوی، علی بن الحسين، رسائل الشریف المرتضى، ج ۲، تقديم: السيد أحمد الحسيني، إعداد: السيد مهدي الرجائي، قم، دارالقرآن الكريم، ۱۴۰۵ ه.ق.
- ناشناس (به غلط منسوب به شريف مرتضى)، الحدود و الحقائق، چاپ شده در: الموسوی، علی بن الحسين، الرسائل و المسائل، ج ۵، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۴۲ ه.ق.
- الهاروني البطحاني، يحيى بن الحسين، زيادات شرح الأصول (طوالع علم الكلام المعتزلي: كتاب الأصول لأبي علي محمد بن خلاد البصري وشروحه)، كاميلآ أدانغ، ولفرد مادلنغ، زاينا اشمدتكه، ليدن، بريل، ۲۰۱۱ م.
- Adang, Camilla and Wilferd Madelung and Sabine Schmidtke (eds.), *Başran Mu'tazilite Theology: Abū 'Alī Muḥammad b. Khallād's Kitāb al-uṣūl and its reception. A Critical Edition of the Ziyādāt Sharḥ al-uṣūl by the Zaydī Imām al-Nāṭiq bi-l-ḥaqq Abū Ṭālib Yaḥyā b. al-Ḥusayn b. Hārūn al-Buṭḥānī (d. 424/1033)*, Brill, Leiden, 2011.
- Ansari, Hassan and Sabine Schmidtke, *Studies in Medieval Islamic Intellectual Traditions*, Resources in Arabic and Islamic Studies 7, Atlanta, Georgia, Lockwood Press, 2017.
- Ansari, Hassan, Wilferd Madelung and Sabine Schmidtke, "Yūsuf al-Baṣīr's Rebuttal of Abū l-Ḥusayn al-Baṣrī in a Yemeni Zaydī Manuscript of the 7th/13th Century", in: *The Yemeni Manuscript Tradition*, Edited by: David Holtenberg, Christoph Rauch, Sabine Schmidtke, Brill, Leiden, 2015.